

همه

## روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه

در

### سفر سوم فرنگستان

۳. صحت نوشتن

دکتر محمد اسماعیل رضوی

قلمبه عینی

مطرفین سازمان اسناد

تهران

علامه محمد سلامی

ناصرالدین شاه قاجار جمعاً سه بار به اروپا سفر کرد. سفر اول در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۱۳ م)، سفر دوم به سال ۱۲۹۵ هـ ق (۱۸۷۸ م) و سفر سوم که مورد نظر ماست از تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ هـ ق آغاز شد و تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ هـ ق که روز رسیدن به تهران است به طول انجامید. وی سفرنامه خود را به سه قسمت تقسیم کرده که دو قسمت آن چاپ و قسمت (جلد) سوم نیز آماده انتشار است.

سیر هنری درامندولف، دیپلمات با تجربه انگلیسی، برای سفر به انگلیس از ناصرالدین شاه دعوت بعمل می آورد، شاه نیز برای تأمین مخارج سفرش مبلغ چهل هزار لیره از جورج روتنر فرزند بارون دوروتنر قرض می گیرد و راهی «فرنگستان» می شود.

متن یادداشتهای ناصرالدین شاه که مربوط به این سفرنامه می شود از روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۶ (تقریباً یک ماه قبل از شروع سفرش) آغاز می گردد. در این یک ماه در چندین جای اشاره به سفرش دارد: با مخبرالملک نقشه بزرگ را گذاریم و طرح منازل که باید بعد از عید انشالله به فرنگ برویم معین کردیم که در کجا بمانیم و چقدر اطراق کنیم...<sup>۱</sup> در جایی دیگر می نویسد: «این روزها تمام صحبت فرنگستان است...<sup>۲</sup> و یا «تمام اوقات مصروف حرکت به فرنگ است، کار زیادی هم از بابت همین مسافرت فرنگ داریم، از

ملاقاتات علما، وزراء، سفرا، حساب و غیره و غیره...<sup>۳</sup> شاه قبل از سفر، به زیارت حضرت عبدالعظیم می رود و در توضیح علت زیارتش می نویسد: «در حقیقت این زیارت وداع است برای رفتن به فرنگستان...<sup>۴</sup> غیر از مشکلات مربوط به مهیا ساختن وسایل سفر، شاه گرفتار مسائل دربار و حرمسرایش می شود. «زنها در اندرون به واسطه رفتن ما به فرنگ خیلی اوقات تلخ می کنند و متصل عرض می کنند، کاغذ می دهند. بیرون هم که می آییم هر جا که می رویم خلوت باشد و راحت کرده قدری آسوده شویم دو آدم از زمین می جوشد و کاغذ می دهد...<sup>۵</sup> مراجعات مکرر اطرافیان، شاه را عصبانی کرده است. «امان امان از دست مرد و زن و عوام الناس، حقیقت غلط کردیم اعلان سفر فرنگ کردیم، روز سه شنبه هشتم شعبان است و ما باز گرفتار و مشغول...<sup>۶</sup> در یادداشتهای همان روز می خوانیم: «این اوضاعی که برای رفتن به فرنگ ما فراهم آمده بود در حقیقت نمی توان نوشت، از بس که بیرون و اندرون کار سر ما ریخته بود هر کس را نگاه می کردی یک جور عرض داشت. هر گوشه می رفتیم یکی عریضه می داد، یکی عرض می کرد، یکی چرند می گفت، یکی انعام می خواست، دیگر آدم ذله می شد. روزی سه هزار کاغذ و برات و فرمان صحه می گذاشتیم. امین السلطان بیچاره که از بس کار داشت هیچ پیدا

نمی‌شد، گاهی هم که می‌آمد با صَدَمَن کاغذ. از این روزها یک روز بعد از این که سه هزار برات و فرمان صحه گذاشتیم رفتیم جایی\* توی جایی نشسته بودم دیدم یکی صورتش را چسبانده به در جایی و داد می‌زند و عرض می‌کند که من اینجا می‌مانم و انعام می‌خواهم و چه و چه می‌عرض می‌کند. آمدم بیرون... برات آنها را هم صحه گذاشتم...<sup>۷</sup> بالاخره بعد از پشت سرگزاردن گرفتاری‌ها و همچنین ملاقات با سفرای خارجی (سه شنبه هشتم شعبان) و گذشتن از صف گدایانی که «از عشرت آباد الی شاه آباد صف بسته بودند... واقعاً دو هزار تا گذا بود...»<sup>۸</sup> سفر شاه آغاز می‌شود.

**ناصرالدین شاه برای تأمین مخارج سفرش مبلغ چهل هزار لیره از جورج رویتر فرزند بارون دورویتر قرض می‌گیرد و راهی «فرنگستان» می‌شود.**

با توجه به این سفرنامه می‌توانیم به دقت نظر ناصرالدین شاه در نگارش مسائل پیرامونش پی ببریم. در جای جای این سفرنامه فواصل روستاها و شهرها از یکدیگر، جنس خاک و محصولات کشاورزی، مصالحی که بناها را با آن می‌ساخته‌اند، نوع پوشش و لباس مردم، نام و سمت همراهان وی در میهمانی‌ها و بازدیدها، جمعیت شهرها، تاریخچه تأسیس کارخانه‌ها و... را به دقت ذکر نموده است (و یا همراهانش یادداشت نموده و به وی گزارش می‌کرده‌اند). از دیگر فواید این سفرنامه می‌توان به اطلاعات مندرج در آن در موضوعات جغرافیای تاریخی و جمعیت‌شناسی اشاره کرد. به عنوان مثال درباره ابهر می‌نویسد: «این ده ابهر چند محله است که اسامی آنها و جمعیت آنها از این قرار است: محله خلیج آباد و نسقچی چهارصد و پنجاه خانوار، محله علما و سادات پنجاه خانوار، محله درب

مُزْمَق پانصد خانوار، محله شنات سیصد خانوار»<sup>۹</sup> و یا در شرح چاپارخانه‌هایی که تا رسیدن به قفقاز از آنها عبور کرده و فواصلشان از هم می‌خوانیم: «چند چاپارخانه که تا ولاد قفقاز عوض شد از این قرار است: اول کُدا آر چهارده ورس<sup>۱۰</sup> و نیم، دوم کُوبی ۱۶، سیم قاضی بیک... ۱۷ ورس و یک‌وربع،... چهارم لارس ۱۴ ورس و نیم، پنجم باتسی ۱۷ ورس از آنجا به ولاد قفقاز ۱۲ ورس»<sup>۱۱</sup>

فایده دیگر مطالعه این سفرنامه آشنایی با وضعیت زندگی مردم است از نگاه ناصرالدین شاه. در راه قزوین «یک زن دهاتی بود، ترکی حرف می‌زد، اصلش همدانی است. آمده است اینجاها زندگی کند. دو تا بچه دوقلی داشت سیاه مثل میمون، دستها و پاهایشان پشم‌آلود و سیاه بود، بعینه میمون. رختهای پاره پاره تنشان بود، خیلی بامزه بودند. زنکه خری بود، بچه‌هاش را انداخته بود زمین و خرخر نشسته، خیلی به بچه‌هاش خندیدم...»<sup>۱۲</sup> در مورد آبادی قزوین معتقد است: «این قزوین آن قزوین نیست که مادو سال پیش از این آمدیم، بالمره عوض شده است. در حقیقت آقاباقرخان سحر کرده است. تمام عمارات و باغها را بطور بسیار خوب همه را تعمیر کرده است، در حقیقت از نو ساخته است. عمارتهای صفویه و نادری و رکنیه همه را از در و پنجره و سنگفرش و پرده و چهلچراغ و مبل و غیره با کمال سلیقه و خوبی درست کرده است.»<sup>۱۳</sup> و در مورد فلاکت مردم قریه سلطانیه و خرابی گنبد شاه خداپسند:

«رعیت اینجا خیلی فقیر و مغلوکنند... گنبد خیلی خرابه و کثیف شده است. به قولر آقاسی حاکم خمه گفتم تعمیر کلی بکنند، هر جا کاشی لازم دارد کاشی کند و بیرون و توی گنبد را مثل روز اول بسازد، انشالله تا برگشتن ما از فرنگ باید تمام بشود...»<sup>۱۴</sup>

شاهی که برای هزینه سفرش چهل هزار لیره از جورج رویتر قرض گرفته بود، در توضیح علت

درگیری سربازها و ساریانها می‌نویسد: «دو ساعت و نیم به غروب مانده از طرف اردو بازار صدای قال مقال بلند شد، کم‌کم قال مقال بیشتر شد، آدم فرستادیم رفتند معلوم شد که سربازها با ساریانها سرنان دعوا کردند...»<sup>۱۵</sup>

وضعیت روستای سرچم را اینگونه توصیف می‌کند: «از توی ده سرچم رانندیم، کوچه کثیف طولانی داشت. این ده مثل این است که از زیر قتل و غارت چنگیزخان درآمده است و بقیه السیف پس مانده لشکر چنگیزخان است. دو سه دکان بسیار بسیار کثیف مثل سوراخ مغار داشت، دکاندراهای ریش سفید کثیف، توی دکانشان قدری کره و روغن داشتند یعنی بازار بود، خیلی کثیف بود...»<sup>۱۶</sup> در مورد دادخواهی رعایای خمه: «همین طور که توی کالسکه می‌رانندیم نزدیک منزل یک دسته عرضه‌چی رخر خمه‌ای آمده بودند سر راه، هفت هشت ده نفر مرد بودند دو سه نفر زن، یک قال مقال و رسوایی می‌کردند و عرض می‌کردند... ملک‌شان را عوض خالصه یکی برده بود، حق هم داشتند، حکم شد امین‌السلطان به عرضشان برسد...»<sup>۱۷</sup>

**ناصرالدین شاه: امان امان از دست مرد و زن و عوام‌الناس، حقیقت غلط کردیم اعلان سفر فرنگ کردیم.**

با دقت در مندرجات سفرنامه، از اینگونه موارد و موارد مشابه که نمایانگر وضعیت فلاکت‌بار زندگی مردم کشورمان در آن دوره است، بسیار می‌توان یافت. جالب این که در تمام مسیر سفر، همین مردم استقبال شایانی از شاه به عمل می‌آوردند. به عنوان نمونه در تبریز «مردم متفرقه شهری، تجار و کسبه، زن و مرد دو طرف راه ایستاده و روی بامها و درختها نشسته بودند و به فریاد بلند دعا می‌کردند و صلوات می‌فرستادند که بر حبیب خدا ختم انبیاء صلوات می‌گفتند... در

کوچه و بازار ازدحام غریبی از تماشاچی بود و همه از صمیم قلب دعا می‌کردند و خیلی با نظم ایستاده بودند، حرکت خلافی ابدأ از کسی صادر نشد، عریضه [ای] چیزی هم ابدأ بیرون نیاوردند، معلوم بود که همه مردم آسوده‌اند...»<sup>۱۸</sup> و اما شاید مهمترین نکته قابل تأمل در یادداشت‌های ناصرالدین شاه پی بردن خواننده به روحیات و افکار وی و اطرافیانش باشد. در این زمینه اولین مسئله‌ای که مورد توجه قرار می‌گیرد افکار و تصورات اوست نسبت به اطرافیانش که گاهی شکل مضحکی به خود می‌گیرند. علاقه شدید وی به عزیزالسلطان (غلامعلی خان معروف به ملیجک و ملقب به عزیزالسلطان) در جای جای این سفرنامه مشهود است. «چند روز بود ما خیال می‌کردیم عزیزالسلطان چشمش درد می‌کند. امروز معلوم شد سرش را شانه نمی‌کند چرک شده شپش گرفته، گفتیم ادیب، حاجی‌الله، آقا بشارت، باشی و غیره زلفه‌اشان را حاجی حیدر برود قیچی کند که عزیزالسلطان میل کند بدهد زلفش را بزنند، عصری عزیزالسلطان و آدمه‌اش همه زلفه‌اشان را از بیخ زده آمدند. خیلی خوب شده بود و چشمش هم درد نمی‌کرد، آسوده شد. امروز در حقیقت روز موچینان بود...»<sup>۱۹</sup> در توصیف شباهت شامپازه‌ها به غلامان خود می‌نویسد: «... یکی میمون غریبی بود خیلی بزرگ با هیكل قوی، این جنس میمون را شامپیزی می‌گویند، در جنگل‌های افریقه پیدا می‌شود، زیاد مهیب بود اما صورت او بعینه مثل آغامحراب خواجه انیس‌الدوله یا حاجی غلامعلی بود، سر و صورت، بازو [و] بینی، دهن بعینه، اگر آغامحراب یا حاجی غلامعلی برهنه بشوند و قدری پشم می‌داشتند با این میمون تفاوت نداشتند. حقیقت خیلی تماشا داشت.»<sup>۲۰</sup> درد و جا به وحشت ولیعهد (مظفرالدین میرزا) از رعد و برق اشاره دارد: «ولیعهد از رعد و برق خیلی می‌ترسد... از ترس طپیده بود بیخ

دکان...»<sup>۲۱</sup> و در جای دیگر «ولیعهد از ترس رعد و برق طپیده است توی کاروانسرا و رنگش پریده است می‌لرزد، من قدری ایستادم بعد می‌خواستیم بیایم بیرون، ولیعهد می‌گفت نروید حالا معرکه می‌شود. من گفتم هیچ عیب ندارد، بیرون آمده سوار کالسکه شده رانندیم، ولیعهد آنجا ماند، نمی‌دانم کی آمد»<sup>۲۲</sup> از عشق و علاقه مردم ایروان نسبت به دولت ایران خشنود بنظر می‌رسد: «از حالت مسلمانهای اینجا لازم است مختصری بنویسم، به قدری متعصب بودند و هیجان داشتند و میل به ایران و شاه و وضع ایران داشتند که مافوق آن متصور نیست یعنی منتهای تعجب حاصل است، به قدری از روس مستفر و از ایران خوشوقت هستند که اگر به آنها بگویند تمام روسها را که در این دهات اطراف هستند قتل بکنید فوراً می‌کردند و از هیچکس واهمه نداشتند...»<sup>۲۳</sup> در این سفر اولین برخورد ناصرالدین شاه با ظواهر تمدن غربی، استفاده از کارد و چنگال است برای خوردن غذا «امشب شام

از دیگر فواید این سفرنامه می‌توان به اطلاعات مفردج در آن در موضوعات جغرافیای تاریخی و جمعیت‌شناسی اشاره کرد.

را شام فرنگی و با کارد و چنگال خوردیم، عزیزالسلطان هم ماشالله احوالش بسیار خوب است و اوطاق خودش میز داشت و شام فرنگی با کارد و چنگال خورد.»<sup>۲۴</sup> در فواید ریش می‌نویسد: «ریش بزرگ پرمو در روسیه خیلی مرغوب است، اغلب صاحب منصبان ریش بلند بزرگ دارند و حقیقتاً ریش برای نوکر و صاحب منصب خیلی لازم است، باید غدغن بشود طهران ریش بگذارند انشالله.»<sup>۲۵</sup>

از آنجایی که معمولاً در سفرنامه‌ها به مسائلی اشاره می‌شود که از نظر نویسنده‌اش عجیب و

نامأنوس جلوه می‌کرده‌اند، می‌توان بادقت در سفرنامه‌ها تا حدود زیادی به روحیات شخص

شاید مهمترین نکته قابل تأمل در یادداشت‌های ناصرالدین شاه پی بردن خواننده به روحیات و افکار وی و اطرافیانش باشد.

سفرنامه‌نویس پی برد. این مطلب در مورد کتاب سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان نیز صادق است. همانطور که می‌دانیم وی در این سفر از بسیاری از آثار و موسسات تمدنی اروپا دیدن نمود. همچنین با جلوه‌های متعددی از فرهنگ غربی برخورد کرد. توصیف ناصرالدین شاه از مشاهده این موسسات و برخوردش با فرهنگ غربی در جای جای این سفرنامه منعکس است. در اینجا به پاره‌ای از این انعکاسات اشاره می‌کنیم.

ناصرالدین شاه از حضور خبرنگارها ناراحت است و تحمل دیدن آنها را ندارد. «یک‌دفعه دیدیم دو فرنگی به تاخت نفس‌زنان از عقب آمده به ما رسیدند. من تصور کردم که صاحب‌خانه‌ها هستند شنیدند من آمده‌ام برای پذیرایی ما آمده‌اند، پرسیدم شما کی هستید؟ گفتند ما روزنامه‌نویس هستیم، آمده‌ایم، گفتم اینجا چکار دارید؟ گفتند تکلیف ما این است که همه‌جا همراه باشیم. خیلی اوقاتم تلخ شد که اینجا هم از دست فضولها خلاصی نداریم، همه‌جا این دو نفر پدرسوخته همراه من بودند تا ما را توی کالسکه کردند.»<sup>۲۶</sup>

مسئله احترام به زنان در کشورهای غربی از نظر ناصرالدین شاه «چیز غریبی است» در بلژیک «پادشاه خیلی با زن‌گرا تر صحبت و اظهار تطف می‌کرد، مسئله زن و احترام به آنها در فرنگستان چیز عجیبی است. مثلاً این زن صاحب کارخانه است مثل یک امپراطریس به این حرمت

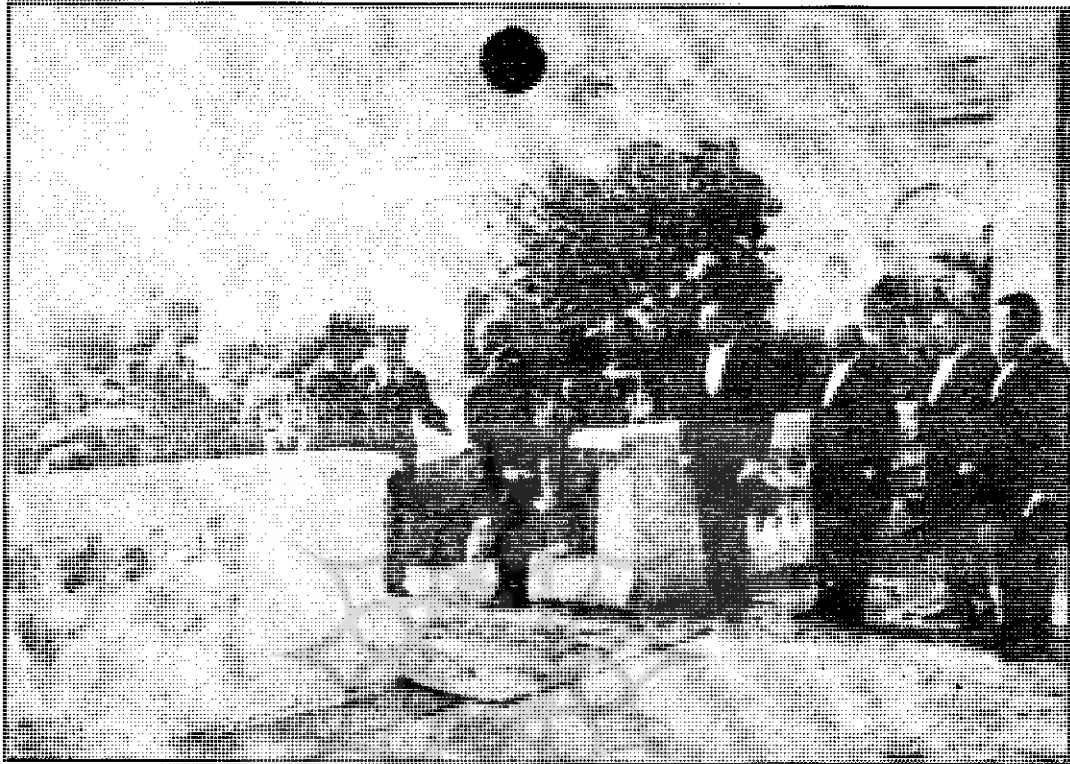
می گذاشتند. احترام زن‌ها در فرنگستان چیز غریبی است...<sup>۲۸</sup> شاه که در ورشو، تحت تاثیر نظم، آرامش و امنیت حاکم بر شهر قرار گرفته، علت را حاکمیت قانون و تبعیت مردم از قوانین می‌داند.

«این نظم و بی‌صدایی و آسودگی هیچ نیست مگر از قانون که می‌گذارند، در هر مملکتی که قانون دارد اینطور است، هر مملکت که قانون ندارد هرج و مرج است، تمام مملکت قانون دارد...»<sup>۲۹</sup> با مشاهده پلیسهای

انگلیس که مجری قوانین هستند و حافظ نظم و آرامش، به وجد آمده و شروع به تعریف از آنها می‌کند: «پلیس انگلیس خیلی نقل دارد... اغلب مردمان خوب به قاعده معقول در شهر و خارج، پلیس می‌شوند. مواجب آنها هم زیاد است، مثلاً نفری پانصد تومان که دیگر آسوده هستند و کاری جز عمل انتظام و احتساب ندارد... تسلط آنها هم به رعیت زیاد است، در شهرهای انگلیس ساخلو و سرباز و قراولخانه نیست، نظم با پلیس است و عدد آنها زیاد نیست، مثلاً در بیرمنگام پانصد هزار جمعیت هست، سیصد نفر پلیس دارد و منظم است...»<sup>۳۰</sup>

در یک مجلس مهمانی در پاریس با لویی پاستور ملاقات و با وی در مورد راه مداوای بیماران مبتلا به بیماری هاری صحبت می‌کند و تحت تاثیر اکتشاف او قرار می‌گیرد. می‌نویسد:

«حالا پاستور در اینجا مدرسه دارد و درس می‌گیرد و مردم مشغول تحصیل این کار هستند. حقیقت این پاستور خیلی خدمت به انسانیت کرده است.»<sup>۳۱</sup> در هلند از خانه چوبی محقری در



قصبه زاندام دیدن می‌کند که «پتر کبیر امپراتور روسیه در زمان سیاحت به فرنگستان در اینجا مدتی بود علم کشتی سازی یاد می‌گرفت و خود او در کشتی سازی کار می‌کرد... اطلاق که آنجا منزل داشت با مخلفات محفوظ مانده است، می‌توان تماشا کرد.»<sup>۳۲</sup> عکس‌العمل ناصرالدین شاه از دیدن این محل قابل تأمل است: «در آنجا پیاده شدیم، پله هست پایین می‌رود به اطاق محقر تاریکی که از چوب ساخته‌اند، زمین آن هم از چوب است، خیلی پست و محقر است. همان صندلی که پتر کبیر در روی آن نشسته با میز و غیره در آنجا موجود است... در این اطاق زیاد تفکر کردیم، پادشاه بزرگی مثل پتر کبیر در همچو جایی منزل کرده و آنقدر زحمت کشیده است، خودش در کشتی سازی به دست خودش کار کرده، حقیقتاً خیلی دلسوزی برای دولت و

ملت خود داشته است و این زحمات که در آن وقت کشیده، به هدر نرفته است. بعد از قرن‌ها حالا نتیجه آن را شخص می‌بیند، خیلی در این باب فکر کردیم بیرون آمدیم.»<sup>۳۳</sup> در پاریس با

پسرعموی امپراتور ژاپن که به منظور فراگیری فنون کشتی‌سازی و دریانوردی به فرانسه آمده است ملاقاتی دارد «این شاهزاده... مدتی است در پاریس توقف دارد، چهار پنج ماه دیگر هم توقف خواهد کرد. این شاهزاده برای

دیدن کشتی آمده است. چون در ژاپن کلیتاً وضع خودش را تغییر داده لباساً و همه چیزاً خود را به شکل اروپا کرده‌اند کارهاشان را هم می‌خواهند آنطور بکنند و مشغولند. این شاهزاده آمده است که وضع ساختن کشتی و بندر و حوض برای محافظت کشتی و توپهای توری کشتی و لوازم کشتی را دیده برای امپراتور خودشان بنویسد.»<sup>۳۴</sup> و در دیدار از غرفه ژاپن در نمایشگاه بین‌المللی پاریس می‌افزاید: «در سکسیون قسمت ژاپونی خیلی چیز خریدم از چینی‌های کار ژاپن و اسبابهای دیگر، ژاپنی‌ها در صنایع خیلی ترقی کرده‌اند، چیزهای نفیس داشتند.»<sup>۳۵</sup>

ناصرالدین شاه در این سفر از کارخانه‌ها و مراکز صنعتی بسیاری بازدید به عمل آورده است و نیز بسیاری از مظاهر صنعتی غرب را به چشم خود دیده است. در روسیه «روزی که از

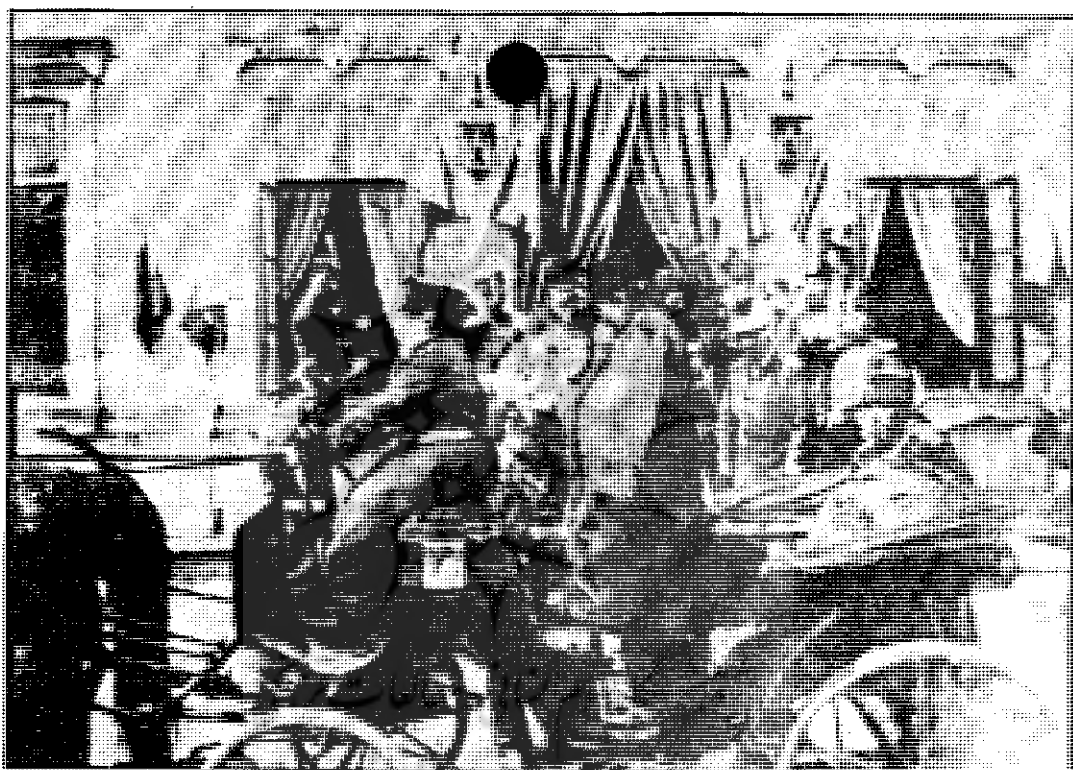
استاسیون آغستا سوار راه آهن شدید قطارهای واگون آهنی که یکی چیز بزرگ درازی مثل دیگ بخار کارخانجات ساخته بودند میانشان خالی است، قطارها که در هر قطاری البته دوست سیصد از این دیگها بودند حرکت می کردند و حاضر حرکت بودند، توی این دیگها از بادکوبه نفت پُر می کنند به باطوم می برند و از آنجا به فرنگستان، خیلی چیزهای بزرگ عجیبی بودند.<sup>۳۶</sup> در منزل پرنس دالگوروی که در دو سفر قبلی اش به فرنگ هم به آنجا آمده بود «چیزی که خیلی تازگی داشت پنج چهلچراغ در اطاق شام بود که با چراغ الکتریسته روشن شده بودند و کاسه های چهره رنگ داشتند، به قدری قشنگ بود که مثل چراغ پریان یا چراغ بهشتی به نظر می آمد و تمام تالار را مثل روز روشن کرده بود در صورتی که چشم را هم نمی زد.»<sup>۳۷</sup> در لهستان وقتی که از «کارخانه آب صاف کنی» شهر ورشو بازدید می کند محو عظمت و عملکرد تصفیه خانه ها و ماشین آلات آن می شود تا جایی که می نویسد: «زیاد که آدم نگاه به این ماشین و کار آن بکند و در حالت آن اندکی محو شده غور کند هیچ گمان نمی کند که این ماشین زمینی و برای صاف کردن آب و عملجات انسان ساخته است، اینطور به نظر می آید که این ماشینی است در آسمان ساخته شده و عملجات آن ملائکه هستند و باید این ماشین یک کره ای را حرکت بدهد. خیلی عالم خوبی دارد، انصافاً دیگر از این بهتر ماشین نمی شود...»<sup>۳۸</sup> در توصیف ترنهای شهری و سیمهای تلگراف برلن نیز بیان جالبی دارد «متصل از اینجا طرن می آید و می رود. اغلب این ترنها به جهت آمد و شد شهری است که از یک محله با طرن به محله دیگر می روند. مثلاً از سنگلج به اولادجان و سرچشمه یا از سنگلج به بازار بخواهند بروند... تا نشسته بودیم متصل طرن می گذشت، با چراغهای زیاد مثل مار آتشی، خالی از تماشا نبود... یک سیر دیگر برلن وضع

سیمهای تلگراف است که تعجب دارد. یک سیم و دو سیم و ده سیم نیست... به هر طرف سیمها کشیده اند مثل تار عنکبوت که اگر آدم بخواهد بشمارد چشم خیره می شود و ممکن نیست.»<sup>۳۹</sup> در فرنگستان به همان نسبت که قطار زیاد است، خر و الاغ نایاب است: «در فرنگستان خر غیر باغ وحش هیچ جا دیده نمی شود، مگر آن که در آمستردام یک خر دیدم که به عراده بسته بودند.»<sup>۴۰</sup> و در لیورپول «در لیورپول باید بنویسم که یک الاغ دیدیم، در آمستردام هم یک الاغ دیدیم و نوشتیم، تا حالا در فرنگستان دو الاغ دیده ایم.»<sup>۴۱</sup> و اما سوغات ناصرالدین شاه از قطارهایی که دیده و شرحشان را نوشته از فرانسه است: «عجب راه آهنی، در دنیا دیگر اینطور راه آهن نمی شود... برای طهران این جور راه آهن خوب بود. فوراً با بالوا و رئیس این راه حرف زدیم و چهار فرسنگ از این راه با ده واگن خوب برای خودمان و ده واگن برای مردم خریدیم که خود این رئیس آدم و کمپانی روانه طهران نمایند، هر جا بگوییم بکشند و مراجعت نمایند.»<sup>۴۲</sup> وی در این سفر از نزدیک شاهد رقابت شدید کمپانی های غربی است. در بریتانیا، ضمن تشریح نسبتاً دقیق مشخصات پل فورث بریج (Forth Bridge) که «قریب هشت هزار عمده» را به خود مشغول داشته و «دو میلیون و نیم لیره» خرج آن شده می افزاید: «و این همه مخارج برای این است که... یک ساعت راه شمال اسکاتلند نزدیک تر بشود... و اصل عیب این است که به واسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حمل امتعه و مسافر این مخارج گزاف را بیرون بخواهند آورد.»<sup>۴۳</sup> از توسعه و پیشرفت صنعتی اروپا راضی است. حتی نسبت به محیط قبرستانهای انگلیس نیز راضی به نظر می رسد. «قبرستانهای اینجا طور غربی است. مثل یک باغچه باصفا می ماند، ابد از دیدن اینها به شخص واهمه و تنفر عارض

نمی شود. درختها و گلکاری دارد و بسیار پاکیزه نگاه می دارند.»<sup>۴۴</sup> چیزی که وی را آزرده می سازد لامذهبی و سوداگری آنهاست: «حقیقت شهر پاریس به خصوص این اکسپوزیسیون<sup>۴۵</sup> تماماً سنگ ساران است، دین و مذهب و احترام و شأن عیسی و کلیسا، انجیل و تورات همه از میان رفته است و هیچ نیست جز عیش و هرزگی... خوش گذرانی و بی عاری و تحصیل کردن پول، والسلام.»<sup>۴۶</sup> در غرغه هند دیدم یک کتابی است جلد ایرانی دارد و گذارده اند روی میز. تصور کردم کتاب شعر است. رفتم برداشتم، دیدم قرآن است، فوراً بوسیدم و گذاردم زمین، دور رفتم که نینیم فرنگی ها اینها دورش جمع می شوند و پشت می کنند به او. قرآن بزرگی است کم حجم به خط ریز نوشته اند اما خواناست، نازک است. زود از آنجا بیرون آمدم. وقتی که آمدم منزل دیدم حقیقت بد است قرآن اینجا بماند. ابوالحسن خان همراه بود، می دانست کجا است. به او گفتم برو قرآن را به هر قیمت که می دهد بخر بیاور. ابوالحسن خان رفت و برگشت گفت صاحبش از دوست و هفتاد تومان پول ایران کمتر نمی دهد، گفتم بسیار خوب، و زود رفت و قرآن را آورد.»<sup>۴۷</sup> در یک جا ناصرالدین شاه با صراحت و صداقت هدفش را از سفر سوم فرنگستان بیان می کند. وقتی در لهستان بین همراهان شاه جر و بحثی درمی گیرد که موجب اوقات تلخی وی می شود، بعد از شرح ماوقع و علت جر و بحث همراهانش، اضافه می کند: «این حرفهای بی معنی برای چه است؟ ما آمدم اینجا عیش کنیم، خنده کنیم و صحبت کنیم. اعتمادالسلطنه هر چه می می خواهد منزل کند، دیگران هر دَر کُی که می خواهند بروند به ما چه که اوقات خودمان را صرف این کارها بکنیم...»<sup>۴۸</sup> حتی با نگاهی گذرا به سفرنامه درمی یابیم که شاه در بیان این مطلب صادق است. برای نمونه در موقع ابتدای سفرش، در خاک روسیه: «یک زن فرنگی در آنجا دیدم که

کلاه سبیدی در سر داشت. به قدری خوشگل بود که حساب ندارد، اگر هزار امپریال می فروختند من می خریدم»<sup>۴۹</sup> و در موقع بازگشتش از سفر، در خاک اتریش: «زنهای خوشگل، دخترهای خوشگل زیاد از اندازه همه نوع و همه جور، خاله، خاله زاده، عمه، عمه زاده، خواهر، خواهرزاده، خانم و کنیز و دایه و دده کنیز... زنهای خوب خوشگل زیاد از اندازه خیلی دیدیم که حساب نداشت. گذشته از زنهای خوب خوشگل،

بچه های خوب خوشگل هم دیدیم... به قدری خوشگل در این راه دیدیم و زیاد بود که آدم سفیه می شد... به قدر بیست هزار خوشگل امروز دیدیم»<sup>۵۰</sup>  
**نکته دیگری که در این سفرنامه قابل تأمل به نظر می رسد بی توجهی و در**



بدلباس، بدصورت، بدرنگ، دندانهای عاریه با وجودی که عاریه بود کثیف و بد بود. دیگر از این مرد و زن فرنگی بدتر در همه دنیا نیست. زنکه دو تا پای کبک زده بود جلو سرش پرسیدم این پای کبک چیست؟ گفت پارسال رفتیم عثمانی سیاحت، این کبک آنجا گیرم آمد. پایش را برای یادگار به سرم زده ام. یک شیشه عینک به یک چشمش زده بود. آمده اند بروند تخت سلیمان افشار زمین بکنند چیز در بیاورند»<sup>۵۱</sup> در

نمایشگاه بین المللی پاریس، بعد از دیدن موسیو ریشار فرانسوی که اشیاء عتیقه فراوانی را از ایران آورده بود می نویسد: «یک سمت اینجا تمام اسبابهای ریشار بود. موسیو ریشار از چهل سال قبل الی حال که در ایران بوده است اسبابهای کهنه ایران را از قبیل چینی کهنه، کاشی های کهنه امام زاده ها و کاشی شکسته هایی که از شهر ری بیرون آمده، سکه های کهنه قدیم، نقاشی های قدیم، همه جور اسباب قدیم از شکسته و درست از دست دلال ملال ها و سایر ایرانی ها خریده یا به او بعضی تعارف داده اند همه را جمع کرده، تمام

واقع عادی شمردن انتقال اشیاء عتیقه و کتب نفیس ایران موزه ها و گنجینه های کشورهای اروپایی است. در آغاز سفرش در خاک ایران دو نفر مرد و زن انگلیسی می بیند و با دقت به توصیف وضعیت ظاهری شان می پردازد اما از هدف سفرشان به ایران (کشف اشیاء عتیقه و حفاری های باستانشناسی) به راحتی می گذرد: «اینها انگلیسی هستند، اسم مرد که THEODORE LENT. دیگر فرنگی از این مرد و زن که تر و کثیف تر و نجس تر من ندیده ام مردکه بسیار کثیف، زنکه صد درجه کثیف تر، پیر و لاغر،

مادام دیولافوادر موزه لوور پاریس دارد: «امروز هم می خواستیم اسباب های دلافوارا ببینیم که از شهر سوس که شوستر بنامش بیرون آورده است... داخل اسبابهای دلافوا بود شدیم. اگرچه اسبابهای زیادی نیاورده است ولی این که آورده

است خوب است. صورت سربازهای دارا آورده، سنگهای بزرگ که آن وقت ستون عمارت دارا بوده و تمام را حجاری کرده بودند و شکل گاو داشت آورده بود و از این قبیل، خیلی چیزهای خوب بود، همه را تماشا کردیم...»<sup>۵۲</sup> شرح جالبی هم از ملاقات با وامبری در مجارستان دارد. هنگام ورود ناصرالدین شاه به آکادمی بوداپست «اجزای آکادمی تمام حاضر بودند. یک مردی آنجا دیدم که قد کوتاه، ریش بور زردی، چشم کوچک تنگی، روی سرخ چین داری، تنه گنده ای جلو ما ایستاده، تصور کردیم که این مرد

حالا در حضور ما خطبه‌ای به زبان آلمانی یا اطریشی خواهد خواند. منتظر این بودیم که یک دفعه دیدیم در نهایت فصاحت و بلاغت به زبان صحیح ایرانی که هیچ ادیبی و خطیبی در ایران اینطور نمی‌تواند حرف بزند بنا کرد به خواندن خطبه ایرانی غرایبی و یک خطبه بسیار خوب مفصل ایرانی خواند. با کمال تعجب پرسیدم این کیست؟ گفتند این وامبری معروف است، او را شناختم و تعارف کردم. حالا این وامبری رئیس این آکادمی است...»<sup>۵۴</sup> در ادامه، ناصرالدین شاه به نگارش سابقه فعالیت‌های وامبری در آسیای میانه و معرفی کتاب وی<sup>۵۵</sup> می‌پردازد و بعد «از پله‌ها رفتیم بالا برای تماشای آکادمی. عمارت بسیار عالی است. اول داخل اطاق کتابخانه شدیم. اطاق بزرگی است. دالانهای متعدد دارد که پشت قفسه‌ها کتاب چیده‌اند، بعضی کتابهای خطی چاپی به خط ایرانی هم روی میز چیده بودند از قبیل حافظ چاپی، خط نستعلیق، تفسیر قرآن چاپی، شاهنامه خطی و از این جور کتابها...»<sup>۵۶</sup>

ظاهراً ناصرالدین شاه از رویه استعماری اروپاییان و نحوه جلوه دادن جنگهای استعماری‌شان نیز آگاهی ندارد. در شرح تابلویی که در انگلیس دیده می‌نویسد: «یک پرده نقاشی بسیار خوب بود که صورت شوریدن هند را به انگلیس کشیده بود، یک ببر بنگاله ساخته بود خیلی مهیب و قوی و قصدش هند بود. زیر دست و پای او چند زن انگلیسی و بچه ساخته بود که آنها را ببر کشته بود، بعد یک زن کج خلق مهیبی ساخته بود که قصدش انگلیس است و نیزه در درست آن داده بود و نیزه را به شکم ببر فرو کرده بود و مقصودش مضمحل کردن ببر بود که هند باشد. خیلی پرده عالی بود.»<sup>۵۷</sup>

در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان «میهمانی‌ها و ضیافت‌هایی که از سوی سرمایه‌داران انگلیسی از وی به عمل آمده زیاده‌تر است، میهمانی‌هایی که یک نوع سرمایه‌گذاری

مقدماتی است برای بهره‌برداری از ذخایر ایران زمین. بازدید از کارخانه‌ها و از کانونهای تولیدی بیشتر است. سعی می‌شود شاه به انواع و اقسام صنایع اعم از صنایع جنگی و غیر جنگی از تویپهای عظیم گرفته تا چاقوهای راجز آشنا گردد تا از یک سو مرعوب گردد و خود را ناچیز و حقیر بیابد و از سویی به خرید آنها راغب گردد و از این راه بازاریابی شود.»<sup>۵۸</sup> شاید به همین دلیل در موقع بازگشتش از انگلستان، «قدری که رفتیم، رسیدیم به کشتی‌های زیادی که دولت انگلیس در این بندر حاضر کرده است و عدد آنها یکصد و هفت کشتی جنگی و غیره است و این کشتی [ها]

### ناصرالدین شاه: چون در ژاپن کُلیتاً وضع خودش را تغییر داده لباساً و همه چیزاً خود را به شکل اروپا کرده‌اند کارهائشان را هم می‌خواهند آنطور بکنند و مشغولند.

را فقط از بنادر انگلیس که در اطراف است آورده و اینجا حاضر نموده‌اند. سه ردیف صف بسته بودند و کشتی ما از وسط این خیابان کشتی‌ها می‌گذشت. دو فرسنگ تمام طول خیابان کشتی‌ها بود... و قدری که رفتیم یکدفعه تمام این کشتی‌ها بنای شلیک و توپ‌اندازی را گذاردند بطوری که با دشمن مقابل شده جنگ می‌کنند. وضع غریبی داشت، یکدفعه روی دریا از دود سیاه شد و مثل مه گرفته تاریک کرد.»<sup>۵۹</sup>

سرانجام در ۱۷ محرم ۱۳۰۷، ناصرالدین شاه از این سفر بازمی‌گردد و پا در خاک ایران می‌گذارد. در راه تهران است که می‌نویسد: «امان از دست گدای سلطانیه و خمسه که آدم را ول نمی‌کنند... گداهای سیدها اطراف ما را گرفته بودند، دادیم آنها را زدند، رد کردند...»<sup>۶۰</sup> و ادامه می‌دهد «گدا و سید از اطراف مثل جنگ ما را عقب کردند... همی‌طور با ما بودند تا رسیدیم به

منزل.»<sup>۶۱</sup>

در این قسمت، مسیر حرکت ناصرالدین شاه، محل‌هایی که مسورد بازدیدش قرار گرفته و میهمانی‌هایی رسمی‌ای که به افتخار وی ترتیب داده‌اند، فهرست وار آورده می‌شوند:

۱- مسیر حرکت ناصرالدین شاه در سفر سوم به فرنگستان.

در خاک ایران: شاه‌آباد - حصارک - کرج - ینگی امام - کَونده - قزوین - سیاه‌دهن - قروه - ابهر - صاین قلعه - زنجان - نیکپی - آق مزار - جمال‌آباد - میانج - قراچمن - حاجی آقا - باسج - تبریز - صوفیان - مرند - گلین قبا - کناره ارس.

در خاک روسیه: ایروان - دلیجان - تفلیس - میلت - قفقاز - رُستف - نوه چمرکس - کزلف - وارونج - ریازان - مسکو - برنیتس - ولخوا - لوبان - پترزبورگ.

در خاک لهستان: دینابور - ورشو - اسکله نُویج - الکساندرف.

در خاک آلمان: فرانکفورت - برلن - پوتسدام - ماکدبورگ - هس کاسل - کروپ.

در خاک هلند: هارلم - آمستردام - هارلم - رتردام - لاهه - آمستردام.

در خاک بلژیک: آنورس - بروکسل - آنورس - آنش - لی‌یژ - اسپا - لی‌یژ - سرنگ - اسپا - لوآن - آنورس.

در خاک انگلستان: ویندزور - آلبنس - واترفورد - آلبوری - رگی - بیرمنگام - بورطن -

دربی - شفیلد - استکبرط - لیورپول - چستر - رنکورن - منچستر - هلیفید - کارلایل - استرلینگ -

گلاسکو - وریمن - گلاسکو - منچستر - استرلینگ - پرت - استون هاون - ابردین - بالاطر - اینورکلد -

دوندی - ادینبورگ - نیوکاسل - برادفورد - لیطس - لندن - برایتون - پورتسموت - جزیره وایت.

در خاک فرانسه: شربورگ - پاریس - ورسای - بارسوسن - بارسورآب - ترووا - وزول.



در خاک سوئیس: بال.  
 در خاک آلمان: فری بورگ - بادن باد - هایدلبرگ - کازس لرو - بادن باد - اشتودگار - ورتمبرگ - اولم - مونیخ - روزین هیم - بندر اشتوک - سالزبورگ.  
 در خاک اتریش: وین.  
 در خاک مجارستان: بوداپست.  
 عمارت ویلانف در ورشو - تماشاخانه ورشو - قلعه نظامی نوذگی ارگیسینسکی در شرق ورشو - تئاتر عمارت لازنسکی - سربازخانه در ورشو - میدان مسابقه اسب دوانی - شکارگاه مخصوص امپراتور - مدرسه نایبانیان و کرها - کارخانه ژیردام در خارج ورشو - کارخانه آب صاف کنی (تصفیه خانه) - کاخ ولانوف - تئاتر ورشو (۲بار) - عمارت اسکرونویچ.

در خاک آلمان: مقبره امپراتور واقع در پارک مارلی - مقبره امپراتور گیوم - میدان مشق نظام - تئاتر در فرانکفورت - آکواریوم واقع در برلن - باغ وحش برلن - سفارت ایران در برلن - کارخانه لوازم برقی در برلن - نمایشگاه شکار - تئاتر در هس کاسل - کارخانه کروپ.  
 در خاک هلند: کارخانه کشتی سازی در آمستردام - موزه دریایی و باغ وحش - کارخانه الماس تراشی - مدرسه یتیم ها - سیرک آمستردام - عمارت سلطنتی در آمستردام - محل سکونت پتر کبیر در شهر زاندام واقع در هلند - کنسرت در آمستردام - هتل دوپل - موزه کلونیال - سیرک هارلم - عمارت باستانی پادشاه هلند - عمارت عدلیه لاهه - عمارت سلطنتی پادشاه هلند - جشن قشونی.

در خاک روسیه: قفقاز - میلت - تفلیس - آغستقا - دلیژان - ایروان - باش نراشین - نخجوان - کناره ارس.  
 در خاک ایران: گلین قیا - مرند - صوفیان - تبریز - باسماج - قراچمن - میانه - آق مزار - نیکپی - زنجان - سلطانیه - صابین قلعه - خرم دره - قزوین - ینگه امام - کرج - کلاک - امامزاده حسن - تهران.  
 ۲- محل هایی که در این سفر مورد بازدید ناصرالدین شاه قرار گرفته است.  
 در خاک روسیه: مدارس تفلیس - موزه تفلیس - تماشاخانه تفلیس - کاخ کرملین در مسکو - تئاتر در مسکو - موزه مسکو - تماشاخانه مارنسکی در مسکو - مقبره امپراتور - محل ترور - امپراتور - موزه پطروگراد - سفارت ایران در پطروگراد - تماشاخانه واقع در کاخ امپراتور در پطروگراد.  
 در خاک لهستان: نمایشگاه زنان - عمارت و پارک لازنسکی - سیرک ورشو (۲بار) - باغ و

در خاک بلژیک: مجمع نقاشان - سیرک در شهر آنورس - کلیسای آنورس - بالماسکه - کارخانه سرنگ در شهر لی یژ - تئاتر در شهر اسپا.  
 در خاک انگلستان: مقبره همسر ملکه - آپرا رویال - تالار بزرگ رقص - باغ وحش - تئاتر آمپیر - مسابقه اسب دوانی - آلبرت هال - نمایشگاه گل - کلوپ کنسرواتور - کلوپ وزرای لیبرال - کلوپ اهل نظام - عمارت بلدییه بیرمنگام - کارخانه های طلاکاری، نقره کاری، بلورسازی، اسلحه سازی، در بیرمنگام - کارخانه های آهنگری، فولاد،

ساخت زره کشتی، چاقوسازی در شفیلد - نمایشگاه صنعت در شفیلد - کارخانه طلا و نقره کاری جمس دیکسن - کتابخانه - کانال میان منچستر و لیورپول - عمارت بورس گلاسکو - کارخانه کشتی سازی گلاسکو - موزه شهر ادینبورگ - کارخانه توپ جنگی سازی و کشتی سازی آرمرستراک - انبار پارچه های پشمی و کارخانه پارچه های ابریشمی و کارخانه تولید لباس.

در خاک فرانسه: نمایشگاه و برج ایفل - موزه لوور - نمایشگاه بین المللی پاریس (۴بار) - اپرای پاریس - تماشاخانه ادن - مدرسه معادن - منزل نظر آقا، ایلچی ایران در پاریس.

در خاک آلمان: پرورش ماهی - دانشگاه هایدلبرگ - عمارت سلطنتی ورتمبرگ - عمارت رژان - عمارت هرنشیم.

در خاک مجارستان: آکادمی، موزه، تئاتر و سیرک واقع در شهر بوداپست.

در خاک لهستان: عمارت لامبرک - عمارت ولاچسکی - عمارت نومیسکایا.

در خاک روسیه: مدارس دخترانه و پسرانه در قفقاز - دفیله ارتش - کنسولگری ایران در تفلیس - کلیسای اوچ کلیسا - مسجد ایروان.

۳- مجالس میهمانی رسمی که به افتخار ناصرالدین شاه برگزار شده بود:

در خاک روسیه: حاکم کل مسکو پرنس دالگوروی - امپراتور در پترزبورگ.

در خاک لهستان: در پترهوف در عمارت پرنس - در منزل حاکم ورشو (۲ بار).

در خاک آلمان: امپراتور آلمان - سفارت ایران در برلن - عمارت ویلهلمس هو در خارج شهر هس کاسل.



پانوشتها:

در خاک هلند: حاکم آمستردام - کاخ سلطنتی  
پادشاه هلند.

در خاک بلژیک: منزل بارون آزی حاکم  
انورس - پادشاه بلژیک در قصر لاکن بروکسل.

در خاک انگلستان: مهمانی ملکه انگلیس در  
قلعه ویندزور - در عمارت لُرد مر در لندن - در

منزل لُرد گدوگان مُهردار ملکه - در باغ ولیعهد -  
در خانه لُرد رزبری - در کریستال پاله - در عمارت

هات فلد متعلق به سالزبوری - در عمارت لرد بران  
ولو - در پارک و قصر آلفرد روجیلد - در عمارت

وادستون فردیناند روجیلد - در شهرداری  
بیرمنگام - در خانه دوک دنرفک (Duke De

Norf Oik) - در لیورپول - در قصر دوک ویس  
مینستر - در منچستر - در قصر یوکانان کاسل به

میزبانی دوک دومنتروز - در بالمرا - در خانه لُرد  
هوپتن - در منزل لُرد آمسترانگ - در برادفورد - در

برایتون.  
در خاک فرانسه: صدراعظم فرانسه -

رئیس جمهور فرانسه - در نمایشگاه پاریس -  
وزیر خارجه فرانسه - در عمارت پاله دَن

دوستری.  
در خاک آلمان: در منزل گراندوک بادن باد - در

منزل گراندوک ورتمبرگ.  
در خاک اتریش: امپراتور در وین (۲ بار) - نهار

نیم رسمی با ولیعهد اتریش.

۱- ج ۱- ص ۱۹

۲- ج ۲- ص ۲۸

۳ و ۴- ج ۱- ص ۲۹

۵- ج ۱- ص ۳۰

۶- ج ۱- ص ۳۲

\* منظور دستنویی است.

۷- ج ۱- ص ۳۳

۸- ج ۱- ص ۳۷

۹- ج ۱- ص ۵۴۵. نیز برای دقت نظری در

خصوص ذکر دقیق اسامی خوانین چهار دولی،

کدخدایان شاهسون اردبیل و... ر.ک: ج ۳- ص.ص

۱۰۸۳۵. Vers: واحد مسافت معادل ۳۵۰۰ قدم یا

۱/۶۰ کیلومتر (فرهنگ معین).

۱۱- ج ۱- ص ۱۲۷

۱۲- ج ۱- ص ۴۳

۱۳- ج ۱- ص ۴۷

۱۴- ج ۱- ص.ص ۶۰-۱

۱۵- ج ۱- ص ۶۹

۱۶- ج ۱- ص ۷۱

۱۷- ج ۱- ص ۶۸

۱۸- ج ۱- ص ۸۹

۱۹- ج ۱- ص ۹۰

۲۰- ج ۱- ص ۲۳۱

۲۱- ج ۱- ص ۸۵

۲۲- ج ۱- ص ۹۷

۲۳- ج ۱- ص.ص ۱۰۸۹. نیز بنگرید به ج ۳-

ص.ص ۷۳-۴

۲۴- ج ۱- ص ۱۰۵

۲۵- ج ۱- ص ۱۲۸

۲۶- ج ۱- ص ۲۰۰

۲۷- ج ۲- ص.ص ۱۲۳

۲۸- ج ۲- ص ۲۲۰

۲۹- ج ۱- ص ۱۹۰

۳۰- ج ۲- ص ۱۰۳

۳۱- ج ۲- ص ۱۹۱

۳۲ و ۳۳- ج ۱- ص ۲۶۸

۳۴- ج ۲- ص ۱۸۵

۳۵- ج ۲- ص.ص ۲۰۲-۳

۳۶- ج ۱- ص ۱۳۰

۳۷- ج ۱- ص ۱۳۶

۳۸- ج ۱- ص ۱۹۹

۳۹- ج ۱- ص ۲۱۴

۴۰- ج ۲- ص ۶

۴۱- ج ۲- ص ۹۶

۴۲- ج ۲- ص ۲۰۲

۴۳- ج ۲- ص ۱۳۹

۴۴- ج ۲- ص ۱۳۶

۴۵- منظور نمایشگاه بین المللی پاریس است.

۴۶ و ۴۷- ج ۲- صص ۲۱۵

۴۸- ج ۱- ص ۲۰۸

۴۹- ج ۱- ص ۱۳۰

۵۰- ج ۲- ص ۳۲۶

۵۱- ج ۱- ص.ص ۶۶-۷

۵۲- ج ۲- ص ۲۰۳

۵۳- ج ۲- ص ۱۹۷

۵۴- ج ۳- ص ۶

۵۵- بنگرید به: سیاحت درویشی دروغین در

خانات آسیای میانه [وامبری، آرسین ۱۸۳۲-۱۹۱۳]

تألیف آمینیوف وامبری. ترجمه فتحعلی خواجه

نوریان. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی،

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵

۵۶- ج ۳- ص ۷

۵۷- ج ۲- ص ۱۵۵

۵۸- ج ۲- ص شانزده - مقدمه کوششگران

۵۹- ج ۲- ص ۱۷۱

۶۰- ج ۳- ص.ص ۱۱۵۶

۶۱- ج ۳- ص ۱۱۸

